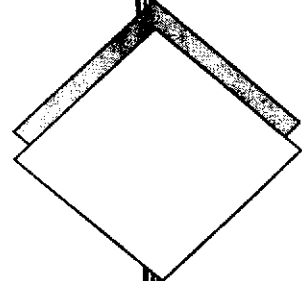


ولایت حضرت علی (ع)

در عرفان



محمد بخشی فعله



نبوت مطلقه که اختصاص به حقیقت پیامبر اکرم (ص) دارد و از آن به روح اعظم و عقل اول تعبیر کرده اند و گفته ایشان که «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» در مورد این مقام است.

نبوت مقیده که اختصاص به مظاهر مقید از آن حضرت، تا عیسی (ع) دارد و فرموده «آدم و من دونه تحت لواحی» اشاره به این مرتبت است.



ولایت مطلقه که باز هم مخصوص حقیقت کلیه حضرت خاتم الانبیاء (ص) است که مظهر این ولایت، علی بن ابی طالب (ع) است. ولایت مقیده که مخصوص به حقیقت جزئیه شهادیه است که مظهر این ولایت، حضرت مهدی (ع) است.

از جمله مباحث عمیقی که در عرفان اسلامی مطرح است، بحث ولایت است. در نظر اهل معرفت، ولایت، باطن نبوت را تشکیل می دهد؛ چرا که نبوت در ظاهر است؛ ولی ولایت تصرف در باطن است. آنچه که در این نوشتار آمده است نگاهی است از زاویه عرفان به ولایت حضرت علی (ع). به عبارت دیگر بیان و تبیین کننده جایگاه حضرت خاتم الانبیاء در عرفان است و اینکه ایشان در دار هستی چه مقاماتی را دارا هستند. وراثت بی واسطه از پیامبر اکرم (ص) در جمیع کمالات، جامعیت خلافت محمدیه و همچنین ظهور ولایت ایشان در مظاهر وجود از جمله این مقامات است.

صل یا ربی علی خیر الامم

صل یا ربی علی بحر الکریم

صل یا ربی علی حب الرسول

صل یا ربی علی بعل البتول

اقسام نبوت و ولایت

هر یک از ولایت و نبوت را به دو گونه می توان اعتبار کرد: یک به اعتبار اطلاق و دیگری به اعتبار تقیید و یا به عبارت دیگر از جهت عام و خاص بودن و تشریحی و غیر تشریحی بودن و ارثی و غیر ارثی بودن.

الحمید «الله ولی الذین ینخرجهن من الظلمات الی النور» .

حقیقت ولایت به مذاق تحقیق نظیر وجود متجلی در جمیع حقایق است مبدأ تعیین آن ، حضرت احدیت وجود و انتهای آن عالم ملک و شهادت است سربان در جمیع حقایق از واجب و ممکن و مجرد و مادی دارد .

ولایت به معنای قرب ، درجات متفاوت و ظهورات مختلف دارد تا منتهی شود به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء که معیت قیومیه و سربانیه با جمیع مظاهر وجودی دارد «

صاحب منهاج الولاية گوید: «اطلاق اسم ولی بر عباد به حسب تخلق ایشان به اخلاق الهیه است و این اشاره به فنای در افعال و صفات حق تعالی است . «الولی» اسم کسی است که فانی باشد از صفات و اخلاق خویش و متخلق به اخلاق الهیه شده باشد و کسی که فانی شده باشد ذات او در حق تعالی و مستتر شده باشد در عین احدیت و متحقق شده باشد به آن و کسی که رجوع کرده باشد به بقاء و متعلق شده باشد به عالم و خاق و فنا ثانیاً»

لزوم وجود ولی و خلیفه

خلیفه هر رسولی ، در حکم مستخلف عنه است و باید به آنچه مستخلف عنه از جانب

شیخ اکبر ، ابن عربی در این زمینه گفته است : «خاتم اولیاء کسی است که «وارث» است و معرفت و حقایق ربوبی را از اصل آن که شجره نبوت رسول اکرم است اخذ می کند و شاهد مکتب است و او حسنه ای از حسنات خاتم رسل و محمد مصطفی (ص) است «

تعریف ولایت

«اعلم ان الولاية مأخوذة من الولی، و هو القرب ، لذلك یسمى الحیب ولیاً لكونه قریباً محباً ، و فی الاصطلاح هی القرب من الحق سبحانه .» یعنی ولایت را از ولی به معنای قرب و نزدیکی گرفته اند ، لذا حیب را ولی می گویند زیرا که محبش نزدیک است و در اصطلاح عبارت است از قرب و نزدیکی به خدای سبحان .

استاد آشتیانی در این زمینه می نویسند : «ولایت به کسر واو به معنای امارت و تولیت و سلطنت است و به فتح واو ، به معنای محبت است . ولایت مأخوذ از ولی به معنای قرب هم استعمال شده است . ولایت در اصطلاح اهل معرفت حقیقت کلیه ای است که شأنی از شئون ذاتیه و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعیینات و متصف به صفات ذاتیه الهیه و علت ظهور و بروز حقایق خاقیه ، بلکه مبدأ تعیین اسماء الهیه در حضرت علمیه است . و «الله هو اولی

نسبت ظاهری و باطنی داشتن خلیفه با پیامبر

بر طبق احادیث عترت، جمعی کثیر بلکه جمیع عرفا با تبع محی الدین ابن عربی، خلیفه واقعی حضرت رسول اکرم (ص) را کسی می دانند که نسبت ظاهری و باطنی با پیامبر داشته باشد. یعنی هم از عترت باشد و هم به حسب کمال و علم و جهت ولایت نسبت تامه و سبب بین او و پیغمبر، محقق باشد. لذا عارف محقق قیصری در شرح خود بر خطبه وصول شیخ اکبر «وصلی الله علی معد الهمم من خزائن الجود و الکریم بالقیل الاقوم و آله» در بیان مراد از «آل» گفته است: «مراد از آل او، اهل او و خویشاوندان نزدیک اوست و نزدیکی و قرابت یا از جهت صورت است و یا اینکه فقط از جهت معنی است و یا اینکه از جهت صورت و معنی با هم است. پس کسی که به پیامبر از هر دو جهت صورت و معنی است، خلیفه او و قائم اوست. حضرت علی (ع) هم باب مدینه علم اوست و هم به حکم «أنا و علی من نور واحد» نسبت معنوی با آن حضرت دارد و هم داماد و پسر عموی اوست. همچنین امامان بعد از او، همه از سلاله حسیه اویند و نیز نسبت معنویه با آن حضرت دارند.

خداوند، مأمور به ابلاغ آن بوده است عالم باشد؛ زیرا در غیر اینصورت، خلیفه وارث علم او نخواهد بود. با نظر به اینکه شریعت خاتم الانبیاء (ص) دائمی است، لذا باید علم او اکمل و اوسع از جمیع مآخذ باشد. اهل معرفت، مآخذ علم آن حضرت را مقام اعیان ثابته و اسماء و صفات و مقام فناء آن حضرت را تا مقام احدیت دانسته اند. رسول اکرم (ص) به اعتبار علم تام به اسماء و مقتضیات اعیان، آن چه را که مدخلیت در تشکیل نظام کامل و تام دارد بیان کرده است؛ همچنین این رسول باید اقتدار کامل را برای اقامه برهان و حجت، جهت حقایق طریقه خود داشته باشد. چنین موجودی که رابط میان خلق و حق است، قطب است. خلیفه او نیز باید همین اقتدار تام را داشته باشد. اما لزوم چنین خلیفه، مقتضی حکم عقل است. چون شریعت دائمی و کامل در زمان محدود بعثت رسول اکرم، برای ابراز حقایق آن، کافی نیست، لذا انقطاع نبوت تشریح، ملازم با انقطاع ولایت نیست. و بعد از رسول اکرم (ص)، باید صاحب اسم اعظمی در عالم، موجود باشد.

آنچه که مدخلیت در نظام وجود دارد، به مردم اعلان کرده است. پس همه موجودات از فیض او بهره‌مند شده‌اند و او واسطه در بدو و حشر همه خلایق است. جمیع این احکام برای خاتم ولایت محمدیه، علی (ع) و اولاد او ثابت است لذا حضرت به حارث همدانی فرمود: «هر که ببیند مرا می‌بیند».

یا حار همدان من یمت یرنی
من مومن او منافق قبلاً

منشأ تصرفات هر نبی و ولی کامل، همان تحقق او به اسم اعظم است. لذا دارای قدرت و قوه تام است. همه تصرفات او ناشی از مقام ولایت کلیه اوست که متصرف در ماکان و مایکون و ما هو کائن است^۱.

**وراثت بی واسطه مصطفوی و علوی در
جمیع کمالات**

حضرت خاتم النبوه - علیه التحلیه والسلام - مظهر اسم الله است که این اسم، جامع جمیع اسماء الهیه است و خاتم ولایت محمدیه، علی (ع)، وارث بی واسطه جمیع کمالات مصطفویه است، این جمیع کمالات در وراثت بی واسطه، خصوصیت حیثیت است که از آن خاتم ولایت است. همچنان که جمعیت و

به همین امر در احادیث عترت «اهل بیتی کسفینه نوح» و «اهل بیتی امان لاهل الارض» تصریح شده است.

**جامعیت خلافت محمدیه و ثابت بودن
آن برای خاتم ولایت محمدیه**

حقیقت محمدیه دارای دو جنبه است: یکی جنبه ربوبی است که به اعتبار وطن اصلی اوست و از این جهت واسطه فیض است و دیگر جنبه خلقی ایشان است که مربوط به وجود حادث مادی اوست، لذا عبد مرئوب و مرزوق است و از این جهت با موجودات عالم اجسام تشابه دارد.

جهت ربوبی حضرت ختمی مرتبت از آن جهت است که به حسب باطن وجود، چون در اعلی مرتبه اعتدال واقع شده است و حقیقت او همان اسم اعظم جامع جمیع اسماء است، هر ذی حقی را به حق خود می‌رساند و هر موجودی را به حسب اقتضای عین ثابت، آن موجود می‌نماید و به کمالات لایفه خود می‌رساند. هم واسطه در آفرینش حقایث است و هم صاحب مقام شفاعت تامه است و هم از ذات و صفات حق خبر می‌دهد و به واسطه راهنمایی، آنچه را که مدخلیت در استکمال خلایق دارد اعم از عبادت و اصول شرایع و

^۱ بحار الانوار جلد ۳۹ - ص ۳۸

شود یک حقیقت، ظهور در مراتب مختلف و متباین پیدا نماید و در حقایق تجلی نماید، منوط به فهمیدن وحدت حقیقت اطلاق و وجود وحدت حقیقی مظهر تام حقیقت وجود است. کسانی که قائل به اصالت مهین در مقام جعل و تحقق اند و یا اینکه وجودات را حقایق متباینه می دانند و از وحدت شخصی وجود غفلت دارند، در فهم این مسئله و سایر عمیق عرفانی در وادی حیرت قدم می زنند.

در بیان سیر انسان کامل در جمیع عوالم و تجلی در مظاهر، نصوص و ظواهر و اشارات لطیفی در کتاب و سنت فراوان است؛ حضرت علی (ع) در خطبه ای، تجلی و ظهور خود را در مراتب اکوان بیان فرموده اند. این خطبه را عارف کامل شیخ رجب برسی معروف به حافظ رجب در کتاب مشارق خود نقل نموده است. برخی دیگر از علما مثل فیض کاشانی هم آن را در کتب خود ذکر نموده اند. قسمتی از خطبه چنین است:

«أنا نقطة بآء بسم الله، أنا جنب الله الذي فرطتم فيه، وأنا القلم وأنا اللوح المحفوظ، وأنا العرش، وأنا الكرسي، وأنا السموات السبع والأرضون... أنا جنب العلم بما كان وما يكون، أنا صاحب انشر الاول والآخر، أنا

احاطه کمالات الهیه و عدم واسطه، خاصه حبیب الله است که او خاتم و حائز جمیع کمالات انبیاء به احدیت جمعی است، چه اینکه حبیب، حبیب الله هم، خاتم و حائز جمیع کمالات اولیاء است؛ چون هر یک از اولیاء، صاحب فیضی از فیوض محمدی اند و خاتم ولایت، جامع جمیع آن فیوض است به احدیت جمعه نشسته محبوبیت، چه اینکه پیامبر فرموده اند: «هر کس که می خواهد به علم آدم و تقوای نوح و حکمت ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی نظاره کند، به علی ابن ابی طالب نظاره کند»^۱ که ناظر به کمال وراثت فضیلت جمیع حضرت خاتم النبوه است در جمیع کمالات انبیاء.

در جای دیگر فرموده اند: «لکل نبی وصی و وارث و ان علیاً وصی و وارثی»^۲ وارث باید زاده او باشد و روح علوی، زاده روح محمدی است و این وراثت کمالات روحیه است و از علم و ذوق و حال محمدی»

تجلی و سیر انسان کامل در جمیع عوالم

استاد آشتیانی در شرح خود بر مقدمه قیصری می نویسند: «تصور این مطلب که چگونه می

محمدی همه از ظهورات و تجلیات محمدیه اند و حقیقت محمدیه نیز همان ظهور و تجلی حق است و آنچه را که واجد است در واقع و نفس الامر، فیض اطلاقی حق است که آن حقیقت را به کمال رسانیده است و آن حقیقت، هر چه از کمالات را واجد باشد «ذات خود فقیره» و از حق آخذ نموده است. ولی فیض او از وجود، بیشتر از دیگران است، چون مظهر تجلی ذات حق است. بنابراین شبهه شرک یا جبر یا تفویض پیش نمی آید. لذا از مقام ولایت صادر شده است که «نزلونا عن الربوبیه فی حقنا [اوفینا] ما شتم». از این قبیل مضامین در کلام ائمه زیاد به چشم می خورد همانند جمله «... لافرق بینک و بینهم الا انهم عبادک ... فبهم ملأت سمائك و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت ...» که نازل شده از حضرت ولی عصر در توفیق شریف ابو جعفر محمد ابن عثمان بن سعید در دعای هر روز ماه رجب است. این فقره از دعاء دلالت صریح دارد بر اینکه ائمه اطهار به وسیله واجد بودن مقام وساطت در فیض، جمیع مراتب وجودی را واجدند و معیت وجودی با جمیع حقایق دارند و مراتب سماوات ارواح و اراضی اشباح، مملو از ظهور وجودی و تجلی نوری ائمه (ع) است

صاحب المناقب، انا صاحب الکواکب، انا عذابالله الواجب، انا مهلك الجابره ...». استاد آشتیانی می افزاید: این خطبه از نظر سند، قابل خدشه است ولی مدلول آن - اگر این خطبه از حضرت مولی نباشد - در کمال صحت و اتفاق است و روایات دیگری دارای مضامین بلندتر و کامل تر از مدلول این روایت می باشد به این روایت کمک می کنند. علاوه بر روایات، عقل صریح حکم می کند بر اینکه، انسان کامل به واسطه استعداد تام، قدرت سیر در مراتب ملکوت و ظهور در سراسر عالم وجود را دارا می باشد. مضامین این قبیل از ماثورات، غلو آمیز نیست و اینکه انسان کامل باید در جمیع مظاهر وجودی و حقایق کونیه سیر نماید و انسان کامل ختمی محمدی و اهل بیت او (ع) واسطه در فیض وجودند و همه مظاهر وجودی از سعدها و اشقیاء، تجلی و ظهور در انسان کامل محمدی ختمی می باشند. این قبیل از مطالب عالیه که در مرتبه اعلای از معارف قرار دارد، صعب المنال و صعب الفور است و انکار آن ناشی از بی ذوقی و غفلت از سرولایت است. بعد از آنکه معتقد شدیم که مقام ولایت کلیه، مقام ربط اشیاء و کثرات به حق است و اولیای

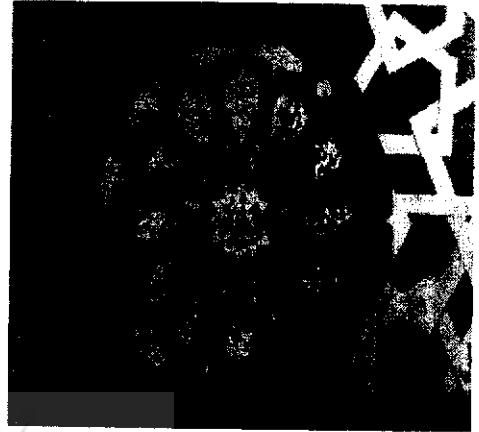
به اعتبار وجود جمعی خود، خویش را ساری در جمیع حقایق می بیند و عوالم وجودی را مملو از وجود خود مشاهده می نماید.

اولیاء محمدین مانند علی ابن ابی طالب، به اعتبار فناء در احدیت و عالم مفاتیح غیب مانند حقیقت محمدیه، تجلی در جمیع مراتب وجودی دارد، لذا از آن حضرت وارد شده است که: «انا عندی مفاتیح الغیب لایعلمها بعد رسول الله الا انا، انا ذوالقرنین المذکور فی الصحف الاولی، انا صاحب خاتم سلیمان». چون حقیقت اصل خلقت و تقدیر، یک نورند، متجلی در جمیع مظاهرند از مظاهر سعادت و اشقیاء. بعد از آن که خود را متجلی در همه خلایق و مظهریت خود را نسبت به جمیع اسماء حق معرفی می نماید و بعد از ذکر این قبیل از مقامات عرشی « انا حی لا اموات و انا میت لم امات، انا علم الله المحزون... ».

اسم الله از تجلیات حقیقت محمدیه و علویه است. « انا العالم بما کان و ما یکون، انا صاوه المومنین، انا صاحب النشر الاول و الآخر، انا صاحب المناقب... » مقام خود را معرفی می نماید.

سر صدور این کلمات از امام همام، آن است که چون انسان کامل، مظهر جمیع اسماء است

عارف محقق، قیصری در بیان این معنی که قطب عالم وجود و حقیقت انسان کامل، باید



در جمیع مراتب وجودی سیر نماید و تجلی در جمیع حقایق گردد، همین خطبه (اُنا نقطه باء بسم الله) حضرت را دلیل همین مطلب می داند و چون اعیان و مظاهر جمیع مراتب وجودی، به تبع ظهور و تجلی انسان کامل در جمیع مظاهر انسان به این اعتبار با جمیع حقایق وجود دارد و از حیطة وجود او هیچ حقیقتی خارج نمی باشد، همان طور که حضرت ولی عصر نازل شده است: «... فبهم ملئت سمائك و ارضك...».

حقیقت انسان کامل محمدی و یا علوی، اگر چه به اعتبار مادی و طی منازل مثالی و عقلی است، به حکم مراتب وجودی را مطویات به یمین خود می بیند و از این عالم فارغ گردد و

زیادی، کتاب مبین که «لا رطب و لا یس الا فی کتاب مبین» وجود مقدس حضرت علوی است. عرض الهی که مقام علم ربوبی و حضرت و احدیت است، وجود حضرت امیر است. چون مقام و احدیت از تجلی وجودی او ظاهر شده است و به اعتبار آن که مقام کرسی و سدره المنتهی و جنبه المأوی و سماوات سبع و مراتب عالم مثال و برزخ و ازض که عالم اجسام است از تجلی مقام ولایت، ظهور پیدا نموده است و از دقایق وجودی اوست و هر دقیقه ای با اصل و حقیقت متحد است، لذا فرموده است: «کرسی و سماوات سبع و ارضون منم».

هم با اسماء لطیفه و جمالیه در حقایق، تجلی می نماید و هم با اسماء جلالیه. پس ظهور آن حضرت به صورت اسماء جلالیه مبدأ عذاب و مبدوئیت او برای هلاک جبابره، حاکی از سعه ولایت اوست. چون انبیاء و اولیاء غیر محمدین، متجلی در جمیع مظاهر نیستند.

خلاصه کلام آن که، اگر حق در کسی با لذات و صفات افعال خود تجلی نماید، عبد خود را شهود می نماید، در حالتی که جمیع مراتب وجودی، اعضا و فسروع وجود او هستند. این عبد مستهلک در عین توحید می شود و قدم بر فرق ملک و ملکوت می گذارد.

به اعتبار و احدیت این مقام، حضرت علی مرتضی در خطبه ای که در منبر کوفه ایراد فرموده اند، گفته اند: من نقطه باء بسم الله ام، انا جنب الله الذی فرطتم فیهِ، و چون حق مرا نشناختید و به اغواء اهل دنیا و اجلاف عرب که حب ریاست آن ها را در خود غوطه ور نموده است و به تحریک منافقاتی که در نفوس آن ها شعله های آتش، مشتعل شده بود، حق مرا غضب نمودید. قلم اعلاهی الهی منم.

چون واسطه در نوشتن کلمات الهیه و لوح محفوظی که در صحیفه وجود او، همه حقایق الهی منقوش است، منم. به مقتضای روایات